پشت‌بوم

چگونه یک شهر با هنر رؤیایی می‌شود؟



حسین عبدالهاشم‌پور

● ۱- می‌گویند همه رازهای لبخند «مونالیزا» یک‌سو، این آرامشش یک‌سو؛ فلورانسی‌ها می‌گویند این همان آرامش اساطیری است که شهرشان به فرزندانش هدیه می‌دهد؛ راستش چندان هم بیراه نمی‌گویند، کافی است در آن قدم بزنید و از معماری و انرژی‌اش نوش کنید، خودتان خواهید گفت آرمان شهر همین‌جاست؛ ازهمین‌روست که همه پای پیاده می‌خرامند تا از زمین به اندازه آسمانش نصیب برند.

۲- فلورانسی می‌گوید ما وقتی مادرانمان روی پاهایشان ایستاده‌اند به دنیا می‌آییم، در تمام زندگی روی پاهایمان راه می‌رویم و روی پاهایمان می‌میریم، تا همه‌چیز شهرمان را ذره‌ذره درک کنیم؛ برای همین تنها وسیله نقلیه‌مان در این زندگی همین پاها و البته دوچرخه‌هایمان است؛

او که پیرمرد صاحب رستوران «سانتا کروسه»، همسایه کلیسایی معروف به همین نام است، مانند دیگر ایتالیایی‌ها وقتی شروع به صحبت می‌کند معلوم نیست چه زمانی از سخن‌گفتن بازمی‌ایستد، عین رادیو مداوم می‌گوید اما شیرین می‌گوید؛ و باز مثل همشهریانش با همه وجود تمامی اعضای بدنش هنگام حرف‌زدن در جنب‌وجوشند به‌خصوص دست‌هایش؛ می‌گوید: «در منطقه مرکزی شهر اصلا ماشین راه نمی‌دهند».

او می‌گوید: «قدرت خرید یک «بی‌ام‌و» را دارد اما بخرد با آن چه کند، فلورانس را باید قدم‌زنان رفت، با اتومبیل فقط این خوشی را با سرعت از دست می‌دهید».

حالا دیگر انگلیسی به‌شدت دست‌وپاشکسته او شدیدا لهجه ایتالیایی پیدا کرده و فهمیدنش خیلی سخت شده، اما آن‌قدر با هیجان در حال حرف‌زدن است که دلم نمی‌آید آن را قطع کنم؛ دیگر کمتر جایی در دنیاست که آدم‌ها این‌قدر برای حرف‌زدن با هم وقت بگذارند، ایتالیایی‌ها از این منظر واقعا خونگرمند.

به پیرمرد می‌گویم ایرانی‌ها از فیلم‌های کلاسیک ایتالیایی خاطره‌ها دارند، می‌گوید: «ما هم»؛ در ادامه با حسرتی از گذشته حرف می‌زند که درمی‌یابم حتما او هم دلتنگ سینمای سیاه‌وسفید کشورش است؛ هالیوود را با تمسخر خاصی تلفظ می‌کند تو گویی می‌گوید بالیوود؛ و اضافه می‌کند: مارچلو ماسترویانی را بارها دیده است، به کوچه روبه‌رو اشاره می‌کند که مثل همه کوچه‌های فلورانسی باریک، مارپیچ و لبریز از رازورمز و تاریخند، در پشت صحنه دو فیلم او را دیده؛ او می‌گوید با سوفیا لورن عکس دارد و یکی از خانه‌های او اینجاست، نمی‌دانم چقدر حرف‌هایش مستند است اما شوری گرفته که با آکتورهای فیلم‌های ایتالیایی مو نمی‌زند، نام ده‌ها فیلم را می‌برد که لوکیشنشان فلورانس بوده اما چنان زده کانال ایتالیایی که متوجه نمی‌شوم، همین‌قدر فهمیدم که گویا دو، سه فیلمی که در اسکار، کن و ونیز درخشیده‌اند در فلورانس ساخته شده‌اند.

۳- اگر رُم به جهت ضرورت‌های یک پایتخت، روح خرامیدن‌های عاشقانه، کوچه‌گردی و ماجراجویی در آن زنده‌به‌گور است؛ اما فلورانس خلاصه زیبایی‌های رم را با سبد نایابی از آرامش به شما هدیه می‌دهد؛ در فلورانس همه سرگیجه‌های بشری می‌ایستد و می‌توان در یک کافه لمید و نفسی راحت کشید؛ تردیدی ندارم که این حس زیبا که امواج انسانی را به این ساحل زیبای آرمیدن می‌رساند مرهون بافت شگفت‌انگیز معماری و جریان سیال هنر در شهر است؛ بی‌جهت نیست «داوینچی و مونالیزا» فرزند این شهرند؛ اینجا هرروز نقاشان در پهنه کوچه مشغول کارند و برخی بومشان سنگ‌فرش‌های خیابان است و اثری فیگوراتیو را برای یکی، دوساعت بر کف خیابان ترسیم می‌کنند و نانشان درمی‌آید؛ شب‌ها موزیسین‌ها آلبوم‌هایی که تازه منتشر کرده‌اند را روی یک سه‌پایه معرفی می‌کنند و مردم را به شنیدن قطعاتی از آن میهمان می‌کنند، هرچند که اوضاع موزیسین‌های دوره گرد سکه‌تر است، آنها شب را تا نیمه می‌نوازند و شاید یکی‌درمیان پدرخوانده را به خواست مردم بنوازند و روزگار را در لحظه خوش می‌گذرانند.

۴- فلورانس برگزیده یونسکو است و همه شهر به‌عنوان اثر هنری ثبت جهانی است؛ آری در این شهر بافت فرسوده کوبیده نمی‌شود تا بلندمرتبه‌ها آسمان را خراش دهند، فروش تراکم، یک طبقه بیشتر می‌سازیم، جریمه‌اش را می‌دهیم... از این خبرها نیست؛ مهم‌ترین برندهای سراسر دنیا در خیابان‌های فلورانس به‌صف‌اند و با قالب معماری این شهر خود را تطبیق داده‌اند و هیچ‌یک به این بهانه که در دنیا خاصند نتوانسته‌اند خدشه‌ای بر این قامت رعنا بیندازند، اینجا هنر به همه دلایلی که رفت، حرف اول و آخر را می‌زند... .

آری، این شهر با هویت هنری‌اش پول می‌سازد به‌یقین صدهابرابر شهرهای ما که به امید سرمایه‌آفرینی، با هویت‌فروشی از دست رفته‌اند، همه‌جا شبیه تهران می‌شود و تهران شبیه ناکجاآبادی که هر جایش شبیه جایی است غیر از آن ایرانی که می‌شناختیم!

به یاد هماخانم

سایه یک شک معقول



احمد طالبی‌نژاد

نخستین آشنایی نسل ما با هما روستا، به فیلم «دیوار شیشه‌ای»، به کارگردانی ساموئل خاچیکیان محصول ۱۳۵۰ برمی‌گردد؛ فیلمی «تین‌ایجری» درباره دختران امروزی و شیطنت‌هایشان. هماخانم (نامی که همسرش به کار می‌برد) در این فیلم نقش یکی از این دختران را بازی می‌کرد. بعدها که فهمیدیم او کیست، فکر می‌کردیم چرا با آن سابقه و تحصیلات این نقش سخیف را پذیرفته است. او دختر رضا روستا، یکی از قدیمی‌ترین مبارزان جنبش چپ بود. رضا روستا متولد ۱۲۸۰ شهر رشت و از یاران حیدرعمو اوغلی در جنبش گیلان به رهبری میرزا کوچک‌خان بود که بعد از شکست آن جنبش عازم شوروی شد. در سال ۱۳۰۳ به ایران برگشت و هفت‌سال بعد دستگیر و ابتدا به اعدام محکوم شد اما بر اثر تلاش یارانش، هشت سال حبس برایش بریدند. در سال ۱۳۱۵ آزاد شد اما یک سال بعد به جرم همکاری و عضویت در گروه موسوم به ۵۳ نفر به رهبری تقی ارانی، بار دیگر دستگیر و هم‌زمان با رفتن رضاشاه از ایران آزاد شد. در سال ۱۳۲۶ به عضویت کمیته مرکزی حزب توده درآمد و تا پایان عمر، مسئول شاخه کارگران این حزب در خارج از کشور بود. هماخانم در چنین شرایطی به دنیا آمد و رشد کرد. در شوروی درس خواند و فوق‌لیسانسش را در رشته هنرهای دراماتیک از دانشگاه بخارست در کشور رومانی گرفت. در سال ۱۳۴۹ به ایران آمد و در رشته شیمی شروع به تحصیل کرد اما هنگامی که بازی در فیلم دیوار شیشه‌ای به او پیشنهاد شد، تحصیل را رها کرد و بازیگری و کارگردانی شد حرفه اصلی‌اش. البته ازدواج با زنده‌یاد حمید سمندریان، در این تصمیم بی‌تاثیر نبوده است. از آن‌سو، اگر سمندریان به یکی از نوابغ تئاتر ایران بدل شد، شک نکنیم که هماخانم، نقش مهمی در این روند داشته است. پس از آن فیلم ناموفق، او بیشترین همش را صرف کار تئاتر کرد، به‌ویژه در آثاری که همسرش روی صحنه می‌برد. از جمله بازی استریندبرگ، بازرس، دایی وانیا، مرغ دریایی و ازدواج آقای میسی‌سی‌پی. پس از انقلاب بار دیگر به عرصه بازیگری برگشت که حاصلش چند فیلم خوب و متوسط بود؛ از جمله گزارش یک قتل (محمدعلی نجفی)، پرنده کوچک خوشبختی (پوران درخشنده)، تمام وسوسه‌های زمین (سمندریان)، مسافران (بیضایی)، لژیون (ضیاءالدین دری)، از کرخه تا راین (حاتمی‌کیا)؛ دوهمسفر (اصغر هاشمی)، کودکانی از آب و گل (عطاءالله حیاتی) و تیغ آفتاب (مجید جوانمرد). در اواسط دهه ۱۳۶۰ که تب تارکوفسکی بر فضای سینمایی ما غالب شد، در یکی از دوره‌های جشنواره فیلم فجر، برنامه مرور بر آثار این سینماگر غیرمتعارف روس برگزار شد. هماخانم از جمله مشتریان این برنامه بود. به خاطر دارم در روز نخست فیلم آینه به نمایش درآمد و من که پشت‌سر او و یکی از دوستانش نشسته بودم، متوجه شدم که دارد زیرلبی، دیالوگ‌های فیلم را که به زبان روسی بود، برایش ترجمه می‌کند. کمی به جلو خم شدم تا حدی که صدایش را می‌شنیدم. این امتیازی بود که هیچ‌یک از تماشاگران نداشتند. روز بعد به چندنفری از دوستان ندا دادم که پشت‌سر، جلو یا این طرف و آن طرف او بنشینند. کم‌کم کار به آنجا رسید که برخی از او خواستند بلندتر ترجمه کند. در آن غربت زبانی، حضور او نعمتی بود. از جمله تماشاگران دائمی این برنامه، یک فرد جوان و از علاقه‌مندان جدی سینما بود. گویا صدای هماخانم واضح به گوش ایشان نمی‌رسید. بنابراین، دو روز مانده به پایان برنامه مرور، ایشان لب به اعتراض گشود و از هماخانم خواست ساکت شود تا بتواند تمرکز کند. هماخانم ترسید و سکوت کرد، درحالی‌که اغلب تماشاگران به دفاع از او پرداختند و از او خواستند ادامه دهد. من که پشت‌سرش نشسته بودم، می‌دیدم که مثل بید می‌لرزید و بالاخره هم طاقت نیاورد و فرار را بر قرار ترجیح داد. برای من خیلی عجیب نبود. حالا هماخانم که پس از مرگ همسرش ناگهان در هم شکسته شد، در میان ما نیست. یادش گرامی باد.

«تیت مدرن» لندن میزبانی کرد

پرویز تناولی در کنار هنرمندان پاپ

سحر آزاد: شیرین و فرهاد به انگلستان رفته‌اند. اثری از پرویز تناولی در کنار کارهای تعداد دیگری از هنرمندان جنبش پاپ در تیت مدرن لندن در قالب نمایشگاهی با عنوان «جهان به سمت پاپ می‌رود» ارائه شده است.

تیت مدرن لندن که یکی از مکان‌های پرمخاطب هنری جهان محسوب می‌شود، از ۱۷ سپتامبر برابر با ۲۶ شهریور امسال تا ۲۴ ژانویه سال آینده نمایشگاه «جهان به سمت پاپ می‌رود» را برگزار کرده است. این موزه در معرفی این نمایشگاه اعلام کرده: «تیت مدرن آماده است که روایت جهانی پاپ‌آرت از آمریکای‌لاتین تا آسیا و از اروپا تا خاورمیانه را بیان کند. در این نمایشگاه آثاری از دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به نمایش گذاشته شده تا نشان دهد چگونه فرهنگ‌ها و کشورهای مختلف به این جریان واکنش نشان داده‌اند. این نمایشگاه نشان می‌دهد پاپ یک جنبش از فرهنگ مصرفی غرب نبوده و بیشتر زبانی بین‌المللی برای اعتراض بوده است که بیشتر از همه به امروز مربوط است». معنای واژه «پاپ‌آرت» از popular art به معنی هنر مردمی یا هنر عامه گرفته شده است. این جنبش در اواخر دهه ۱۹۵۰ در انگلستان و آمریکا شکل گرفت و در دهه ۱۹۶۰ به اوج خود رسید. موضوع اصلی آثار هنرمندانی که در این شاخه فعالیت می‌کردند، برگرفته از فرهنگ روزمره و مردمی، تولیدات انبوه و تبلیغات بود. پاپ‌آرت را می‌توان یک سبک روشنفکرانه با نگاهی انتقادی به مصرف‌گرایی به‌خصوص در آمریکا دانست. این جنبش هنری به مفهوم مصرف‌گرایی و مبتنی بر فرهنگ عامه است. این جنبش درواقع اعتراضی به شیوه‌های انتزاعی بود و طرفداران پاپ‌آرت می‌گفتند آبستره بیش از حد سوفسطایی و نخبه‌گراست. آنها می‌خواستند هنر را بار دیگر وارد زندگی مردم کنند و از عناصر زندگی روزمره همچون کمیک‌استریپ‌ها، کنسرو سوپ، تابلوهای بزرگراه‌ها، حباب لامپ، روزنامه، بطری‌های کوکاکولا و... در آثارشان استفاده کردند.

حالا بعد از گذشت چندین دهه از شکل‌گیری پاپ‌آرت، موزه تیت لندن بار دیگر به سراغ بررسی این هنر رفته است. تیت مدرن البته شش سال قبل هم نمایشگاهی را برای مرور میراث پاپ‌آرت برگزار کرد و برای دومین‌بار نمایشگاهی از ۶۴ هنرمند از ۲۸ کشور برگزار کرده است که به گفته سایت این موزه، این آثار منعکس‌کننده زمینه‌های سیاسی و اجتماعی هنرمندان شرکت‌کننده در این نمایشگاه نیز هستند.



عکس از صفحه اینستاگرام شیوا بلاغی

روزنامه انگلیسی ایندیپندنت، در بررسی این نمایشگاه نوشته است: «نمایش پاییزی چهره‌های مؤثر مدرن، نگاهی گسترده به جنبش جهانی است که آثاری از هنرمندان شناخته‌شده از استرالیا تا آرژانتین و ژاپن تا ایران را ارائه کرده است». این روزنامه با بیان اینکه پاپ‌آرت معمولا به‌عنوان انگاره‌ای از رؤیای آمریکایی نگریسته می‌شود، افزوده است: «این نمایشگاه بر آنچه که پاپ‌آرت در کشورهای تحت سیطره قوانین کمونیستی و کشورهایی که هنوز تجربه گسترده‌ای از مصرف‌گرایی ندارند، نگاهی اجمالی دارد. این موضوع بسیاری از عناصر شناخته‌شده پاپ‌آرت را دگرگون می‌کند». ایندیپندنت همچنین از زاویه دیگری هم به خالقان آثار جنبش پاپ نگاه کرده است: «این نمایشگاه تنها چشم‌انداز بین‌المللی از سبک‌های پاپ ارائه نمی‌کند. نمایشگاه بستری را برای بررسی اندیشه‌ای که هنر پاپ مردانه بود، فراهم می‌کند چراکه ۲۵ هنرمند شرکت‌کننده در این نمایشگاه زنان هستند».

این روزنامه پس از آن به سراغ جودی شیکاگو، هنرمند ۷۶ ساله آمریکایی، رفته است: «من فکر می‌کنم بسیار خوب است که بازنگری در مورد این دوره و اینکه هنرمندان دیگر هم چه کارهایی انجام داده‌اند، صورت گرفته است».

ایران سرزمین داستان‌های عاشقانه

در میان آثار نمایشگاه «جهان به سمت پاپ می‌رود»، هنرمندی از ایران هم حضور دارد. پرویز تناولی، مجسمه‌ساز و پژوهشگر ایرانی ساکن کانادا، هم با اثری که از شیرین و فرهاد الهام گرفته شده است، حضور دارد. تناولی از جمله هنرمندانی است که در سال‌های اخیر با برگزاری دوره‌های آموزش مجسمه‌سازی، به نسل جدیدی از هنرجویان این رشته آموزش داده و طراحی‌هایش در زمینه جواهرسازی نیز شیوه جدیدی در این رشته ایجاد کرده است. تناولی یکی از هنرمندان مکتب سقاخانه محسوب می‌شود که همچون دیگر هنرمندان این مکتب سعی کرده است با درآمیختن مفاهیم ملی و مردمی با سبک‌های نوین، آثاری به‌روز و جهانی خلق کند. مجموعه مجسمه‌های «هیچ»، «دست‌ها» و «قفل و قفس» از معروف‌ترین آثار تناولی هستند. ضمن اینکه مجسمه «تخت‌جمشید» او که از مجموعه دیوارهایش محسوب می‌شود، آوریل سال ۲۰۰۸، رکوردی ۲/۸میلیون‌دلاری در حراج کریستیز دوبی به‌جا گذاشت. این روزها هم یکی دیگر از مجسمه‌هایش در تیت مدرن لندن به معرض دید عموم گذاشته شده است. شیوا بلاغی، کیوریتور هنری، در صفحه اینستاگرام خود با انتشار عکسی از بازدید تناولی از این نمایشگاه گفته است: «پاپ‌آرت برای او راهی برای شکستن سنت‌ها بوده است».

بلاغی در ادامه با بیان اینکه تناولی عنوان کرده است اثر حاضر در تیت مدرن از شعرهای حماسی شیرین و فرهاد الهام گرفته شده، به نقل از این مجسمه‌ساز آورده است: «ایران سرزمین داستان‌های عاشقانه است. من یک هنرمند پاپ نیستم. هنر من روی فرهنگ مردم بنا نهاده شده و ایران با شعر آغشته شده است».

چالش‌های پورمحمدی در «سیما»ی سرافراز

سیمای دیگری در «سیما»

بهناز شیربانی: هوای ابری جام‌جم، گاهی توفانی می‌شود. از زمان نشستن محمد سرافراز پشت میز ریاست این سازمان، شمار روزهای پرتلاطم بیشتر شده؛ خصوصا از آن روز که از کوچک‌سازی رسانه ملی گفت. طبیعی بود که این تغییرات به مذاق عده‌ای خوش نیاید اما سرافراز کوتاه نیامد. برخی از شبکه‌های سیما را در هم ادغام کرد و نوید روزهای بهتر را به همکارانش داد. این سیاست به همین شکل ادامه پیدا کرد تا دو هفته پیش، که باز هوا در صداوسیما آشوبناک شد. این‌بار مدیر شبکه چهار متن استعفایش را به دست پورمحمدی رساند، اما پیش از آن، متن این استعفا که شدیداللحن هم بود، در فضای مجازی دست‌به‌دست شد. ظاهرا غلامرضا غلامی به دلیل نادیده‌گرفتن تصمیماتش در مدیریت شبکه چهار و اختلاف‌نظراتش با پورمحمدی ناچار به استعفا شده بود. هرچند که سرانجام پادرمیانی سرافراز کارساز بود و غائله ختم شد. این اما تمام ماجرا نیست. پیگیری‌های خبرنگار «شرق» در روزهای گذشته از رویکرد تازه مدیران صداوسیما حکایت می‌کرد. رئیس رسانه ملی تصمیم گرفته است تا مجموعه جدیدالتأسیس مرکز گسترش فیلم‌نامه‌نویسی صداوسیما به موازات فعالیت مرکز امور نمایشی سیما فعالیت کند و این اتفاق در نوع خود جالب‌توجه است.

دو مرکز موازی در یک سازمان

با تغییرات مدیریتی صداوسیما، محمودرضا تخشید با حکم علی‌اصغر پورمحمدی به سمت مدیرکل امور نمایش سیما منصوب شد و عملا نظارت روی ساخت برنامه‌های نمایشی سیما از دست مدیران شبکه‌ها خارج شد و به مرکز جدیدالتأسیس که تا پیش از آن با نام «سیمافیلم» فعالیت می‌کرد سپرده شد. پورمحمدی در حکمش به چند نکته درباره چگونگی فعالیت تخشید اشاره کرده بود و ساماندهی یکپارچه برنامه‌های نمایشی به‌لحاظ روند تولید، موضوع، محتوا و ساختار، با هدف ارتقای سطح کیفی تولیدات و براساس اهداف و سیاست‌های رسانه ملی و مأموریت‌های شبکه‌ها را از مهم‌ترین ضرورت‌های تشکیل اداره کل نمایش برشمرده بود. با وجود این تصمیم‌گیری درمورد چگونگی ساخت برنامه‌های نمایشی سیما به این مرکز سپرده شد. تخشید نیز با داشتن سابقه طولانی در مدیریت گروه فیلم و سریال شبکه‌های تهران و سه سیما فعالیتش را در این مرکز آغاز کرد. به فاصله چندماه بعد، در واپسین روزهای شهریور ۹۴ محمد سرافراز با صدور حکمی، امین صدیقی را به سمت رئیس «مرکز گسترش فیلم‌نامه‌نویسی صداوسیما» منصوب کرد. در این حکم سرافراز از صدیقی که مشاور فرهنگی‌اش نیز هست، درخواست کرده بود که در سمت جدیدش بر ایجاد سازوکارهای بایسته برای ارتقای سطح کیفی فیلم‌نامه‌نویسی برای مجموعه‌های تلویزیونی، اهتمام به حمایت از داستان‌نویسی و رمان‌نویسی، احصای اولویت‌ها و تدوین راهبردی تولید متون نمایشی تلویزیونی، نظارت متمرکز بر مراحل مختلف تصویب، پژوهش و نگارش طرح‌های نمایشی تلویزیونی، طراحی و راه‌اندازی بانک جامع اطلاعات آثار نمایشی تلویزیونی را جزء وظایف اصلی‌اش بداند و تمرکزش را روی این موضوعات بگذارد.

ایجاد دو مرکز موازی در صداوسیما با مأموریت مشترک، کمی تأمل‌برانگیز است. دو مرکزی که اساسا رویکردهای یکسانی به آثار نمایشی در صداوسیما دارند و مشخص نیست چرا با وجود اداره کل نمایشی سیما، سرافراز وجود مرکز دومی را لازم دیده است؟ صدیقی، از آن دست مدیرانی است که پیش از این ریاست مرکز فیلم و سریال برون‌مرزی را عهده‌دار بوده است و با مسئولیت جدیدش بیگانه نیست اما وجود دو مرکز با مسئولیت‌های موازی عملا خلاف تصمیمی است که سرافراز در ابتدای ورودش به سازمان صداوسیما در جهت کوچک‌سازی و چابک‌سازی رسانه ملی در نظر گرفته بود.

رمزگشایی از صحبت‌های سلحشور

تابستان سال ۹۰ بود که فرج‌الله سلحشور در گفت‌وگو با «مهر» با بیان اینکه «آثار مذهبی مظلوم هستند»، از عملکرد تلویزیون ایران انتقاد کرد و گفت: «اگر ما قصد تولید آثار لودگی و مبتذل داشته باشیم صداوسیما هیچ مشکلی با ما نخواهد داشت». پس از آن هم انتقادهای این کارگردان به تلویزیونی که زمانی سرمایه‌گذاری هنگفتی برای سریال «یوسف پیامبر»ش کرده بود، ادامه پیدا کرد. اما نکته جالب، انتقاد این کارگردان از عملکرد «سیمافیلم» بود. او با انتقاد از عملکرد سیمافیلم در ساخت آثاری چون «یوسف پیامبر» و «مختارنامه» گفته بود: «این مرکز از ابتدا نشان داد که نمی‌تواند آثار این‌چنینی را مدیریت کند. کمااینکه دیدیم ساخت سریال «مختارنامه» با چنده‌میلیارد تومان بودجه، هفت سال به طول انجامید. درحالی‌که ابتدا با دوونیم‌میلیارد قرارداد ساخت آن بسته شده بود. یا سریال «در چشم باد» که قراردادی ۹۰۰ میلیونی داشت، به ۳۰،۲۰ میلیارد سر زد که این نشانگر عدم مدیریت سیما فیلم است».

سلحشور درعین‌حال هزینه ساخت سریال «یوسف پیامبر» را «بسیار کم» دانسته بود. به‌گفته او سریال یوسف در دو سال و ۹ ماه و با بودجه هفت‌میلیاردی ساخته شد. این کارگردان که چند سالی است پیگیر ساخت سریال حضرت موسی (ع) است، اخیرا در مصاحبه با «سینماپرس» (سایت وابسته به جواد شمقدری) از تلاش‌های سرافراز برای ساخت سریالش گفته: «او (سرافراز) تنها کسی است که با تعداد معدودی از مؤمنان فعال در این سازمان تلاش می‌کنند این سریال ساخته شود و مدافع ساخت این مجموعه هستند، والا تا دلتان بخواهد در صدا و سیما افرادی هستند که نمی‌خواهند این مجموعه ساخته شود!» در بخش دیگری از صحبت‌هایش هم گفته: آقای سرافراز خیلی محکم پای کار ایستاده اما متأسفانه عوامل و زیرمجموعه‌اش همان کسانی هستند که در سال‌های اخیر این سریال‌هایی را که از تلویزیون این روزها پخش می‌شود، تصویب می‌کنند. صحبت‌های دیروز و امروز سلحشور حاکی از اختلاف نظرهایی در سازمان صداوسیماست که سبب شده دو مرجع برای ساخت آثار نمایشی ایجاد شود. این کارگردان از یگانه مرجعی که برای تصویب ساخت آثار نمایشی سیما وجود داشته، ناامید شده است و بعید نیست مراحل تولید و ساخت سریالش را به مرکز گسترش فیلم‌نامه‌نویسی سیما بسپارد. در خوشبینانه‌ترین حالت باید امیدوار بود که با ایجاد مرکز گسترش فیلم‌نامه‌نویسی صداوسیما، روی فیلم‌نامه سریال‌های تلویزیونی رسانه ملی تأمل بیشتری شود و از این پس حداقل شاهد ارتقای کیفیت فیلم‌نامه‌های تصویب‌شده باشیم. سروسامان‌دادن به بحران فیلم‌نامه در تلویزیون، که در سال‌های اخیر بسیاری از آن صحبت کرده‌اند و تا به امروز هیچ تلاشی هم برای برون‌رفت از این بحران اندیشیده نشده است، از مهم‌ترین اتفاقاتی است که مرکز گسترش فیلم‌نامه‌نویسی صداوسیما می‌تواند قدم‌های مثبتی برای آن بردارد اما پرسش اینجا است که آیا موازی‌کاری این مرکز با «مرکز نمایشی سیما» در آینده چالش دیگر مدیران صداوسیما خواهد بود؟

به‌نظر می‌رسد از این پس باید چشم‌انتظار اتفاقاتی جالب در حوزه نظارت بر برنامه‌های نمایشی سیما باشیم.

زیر آسمان فیروزه‌ای

تقدیم فیلم «عصبانی نیستم» به آیلان



● **شرق:** رضا درمیشیان نمایش فیلم «عصبانی نیستم» در یازدهمین دوره جشنواره فیلم زوریخ را به آیلان، دختر مهاجر سوری، تقدیم کرد. او چنین خبر داد: «نمایش فیلمم در سوئیس را به «آیلان» و پناه‌جویان آواره جهان به‌خصوص پناه‌جویان آواره سوری که به‌دنبال آرامش هستند، تقدیم می‌کنم. آیلان، کودک سه‌ساله کُرد سوری با آوردن پیکر بی‌جانش در سواحل مدیترانه به همه ما تلنگر بزرگی زد و آن اینکه فراموش کرده‌ایم فارغ از هر نوع رنگ، نژاد و ملیتی، انسانیم، انسان‌بودنمان را فراموش نکنیم». یازدهمین دوره جشنواره فیلم زوریخ نگاه ویژه‌ای به سینمای ایران دارد.

فردا؛ پایان جشنواره فیلم نوجوان

● شرق: برگزاری جشنواره فیلم نوجوان که جمعه سوم مهر در همدان آغاز به کار کرد، سبب شد پای برخی نوجوان‌ها و خانواده‌هایشان در این شهرستان، به سینما باز شود. این جشنواره فردا به کار خود پایان می‌دهد؛ جشنواره‌ای که با حواشی بسیاری همراه بود. پیش از آغاز آن، وقتی خبر جدایی بخش کودک و نوجوان این جشنواره منتشر شد، مخالفانی این جدایی را نقد کرده و عده‌ای هم از این جدایی استقبال کردند. سپس در نشست خبری این جشنواره، که با حضور خبرنگاران نوجوان همدانی برگزار شده بود، اظهارات نابجای برخی از این نوجوانان، اعتراض سینماگران حاضر در جلسه از جمله حمید جبلی را برانگیخت. از دیگر حواشی این جشنواره غیاب سینماگران مهم عرصه سینمای کودک و نوجوان از جمله کامبوزیا پرتوی و مرضیه برومند در این دوره بود.اما جشنواره از زوایایی هم موفق عمل کرد، اکران فیلم‌های «آسمان آبی مادرم» و «زیبا» در نخستین روز برگزاری بیست‌ونهمین جشنواره بین‌المللی فیلم‌های نوجوانان در شهرستان نهاوند سبب شد نوجوانان نهاوندی از این فرصت فرهنگی استقبال بی‌نظیری کنند، این فیلم‌ها در نخستین روز جشنواره در دو سئانس صبح و یک سئانس بعدازظهر اکران شدند و نهاوند شاهد حضور پرشور علاقه‌مندان در این حوزه بود به‌نحوی‌که در یکی از سئانس‌های اکران، سالن نمایش ظرفیت تماشاگران را نداشت. حضور بیش از ۶۰۰ نوجوان در نخستین روز اکران فیلم‌ها نشان از توجه و علاقه‌مندی مردم نهاوند به حوزه فرهنگ و هنر داشت. فیلم‌های «باغ بهشت» به کارگردانی مرتضی احمدیان و «کنجشکک اشی‌مشی» به کارگردانی رمضانی، کرامتی و نیکخواه‌آزاد در دومین روز جشنواره در نهاوند نمایش داده شدند. نخستین المپیاد فیلم‌سازی و بیست‌ونهمین جشنواره بین‌المللی فیلم نوجوانان از سوم تا هشتم مهر در همدان در حال برگزاری است.

ادامه از صفحه ۹

خبر از مخاطره‌ای برای زیبایی

اتفاقاتی هستند که خرد رخ می‌دهند، جامعه به تواتر و تکرار آن را می‌بیند و می‌داند، ولی واکنش نشان نمی‌دهد. زمانی جامعه به خود می‌آید که این دیگر به لحاظ اخلاقی و ساختاری فروریخته باشد. اینجاست که نقش هنرمند مسئول، هویدا می‌شود. اوست که باید بیرق هشدار را بر دوش بکشد و از اتفاقی هولناک جامعه را باخبر کند. آثاری که در گالری طراحان آزاد با عنوان گذر هراسی و توسط سمانه احمدی کنار یکدیگر نشانده شده، جدا از اینکه از یک اتفاق و خرده‌اتفاق‌های پیرامونی جامعه الهام گرفته است، و حس زن در جامعه‌ای که صدای آن را ضعیف دارد، برگرفته شده است، خبر از اتفاقی هراس‌آورتر می‌دهد. خبر ازدست‌رفتن امید، ازدست‌رفتن حس امنیت، ازدست‌رفتن آرامشی که اگر نباشد، جامعه دیگر چیزی را برای ازدست‌دادن نخواهد داشت. این حس و هشدار را هم از عکس شادی قدیریان می‌توان گرفت و هم از پروانه لکه‌های پرستو فروهر؛ هم می‌توان از کلبه بالای درخت ساخته بهروز حشمت این واهمه را دریافت کرد و هم از دست‌ساخته صالح تسبیحی می‌توان چنین ماجرایی را بیرون کشید. مثل آبی که آرام آرام از زیر خاک می‌رود و هنرمند با کلنگی آن را بیرون می‌کشد، درد در زیر جامعه در جریان است و هنرمند با کنارهم‌نشاندن المان‌ها، تصویرها و ایماژها که حکم کلنگ را دارند، خبر هولناک را و گذر هراسناک و هرروزه زن از میان هزارتویی زندگی را نشان می‌دهد. این مجموعه به‌خوبی توانسته یک کل منسجم داشته باشد و یک کانسپت محکم برای چیزی که برای به‌تصویرکشیدن و عنوان‌کردنش پا به میدان گذاشته، ارائه کند. گذار زن از دوران هراسناک قرن بیست‌ویکم، همان‌طورکه با توفیقاتی همراه بوده، شکست‌های ناگواری را نیز به خود دیده است. سمانه احمدی درست به عدم امنیت و هراس اشاره کرده است و این نگاه بیمناک را با هنرمندانی چون رزیتا شرف‌جهان، سیمین کرامتی، گوهر دشتی، نسیم تقی‌پور، نازنین خسرونیا، کتایون کرمی، پروین شکری، ماندانا مقدم، علیرضا نکویی و الهه مقدمی به‌خوبی به تصویر کشیده است.